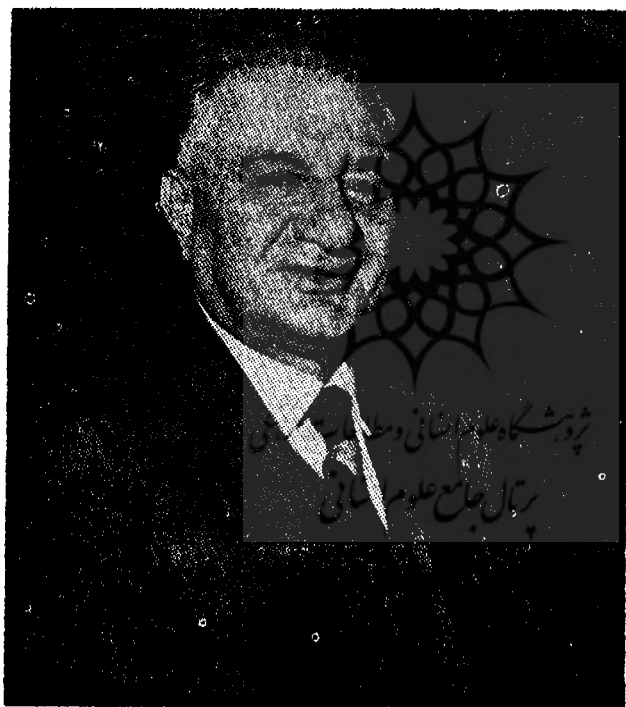


۵۳ نفر



علی اصغر حکمت



۲۰

من و مختاری

دربکی از روزهای تابستان ۱۳۱۵ سرپاس مختاری رئیس شهربانی کل کشور با تلفون از من تقاضای ملاقات قوری کرد. نزدیک ظهر همان روز بوزارت معارف آمده و نزد من آمد درحالتی که یک پرونده قطوری در زیر بغل داشت.

بعد از مقدمات عنوان نمود: ۵۳ نفر که بیشتر از فارغ التحصیل های اعزامی دولت به خارجه هستند و بایران بر گشته اند مخفیانه جمعیتی تشکیل داده و بنشر میادی کمونیزم مشغول بوده اند و افکار مخالف دولت دارند و «بالشویک» شده اند پلیس از عملیات آنها آگاه شده و پس از یک سال و نیم بازرجویی و تحقیقات مقصر تشخیص داده شده و آنها را خائن بکشور خود



سر پاس مختاری

دانسته است این پرونده شامل گزارشهای رسمی و استنطاقات آنهاست . چون پرونده تکمیل شده مراتب بعرض اعلیحضرت شاهنشاهی رسیده امر فرموده اند که من پرونده را بوزیر معارف بدهم تا مطالعه نموده و نظر خود را درباره مجازات آنها گزارش کند. پس از آن پرونده را که متجاوز از ۵۰۰ برگ بود بمن تحویل داد و قرار شد که یک هفته فرصت بدهد تا آن را مطالعه کرده و نظر خود را عرض کنم .

در سر هفته مرحوم سر پاس نزد من آمد و نتیجه را سؤال کرد و پرونده را تحویل گرفت .

من گفتم آنچه از این پرونده که بدقت خوانده ام و با قوانین و مقررات وزارت معارف تطبیق کردم معلوم شد که در باب محکومیت و اثبات تقصیر و احیاناً مجازات آن ها حق اظهار نظر ندارم چرا که آنها دانشجویانی بوده اند که هر یک در این جا کارنامه تحصیلی و کارت درسی دارند و امتحانات خود را مطابق قاعده انجام داده و از مدارس عالی اروپا بیشتر فرانسه و بعد آلمان و دیگر ممالک پایان نامه گرفته و بایران باز گشته و مردمانی آزاد و مستقل شده و از تحت سلطه و قدرت معارف خارج هستند و بعضی دیگر هم که در ایران بوده و از طبقات مختلفه اجتماع هستند به طریق اولی وزارت معارف از آنها سابقه ندارد و این تقصیراتی که به آنان نسبت داده اند مربوط بزمان بعد از دانش آموزی آنهاست که شخصیت آزاد و مستقلی حاصل کرده اند باید رسیدگی باحوال و اثبات جرم و تعیین مجازات آن هادر محاکم دادگستری انجام گیرد و بموجب قانون وزیر معارف درباره آنها تکلیفی ندارد ، خواهش کردم عرائض مرا به پیشگاه همایونی عرض کنند هر چه امر فرمودند اطاعت خواهد شد .

رئیس شهربانی پرونده را گرفت و چون خواست برود او را بکناری برده باو گفتم : اجازه بدهید که یک مطلب خصوصی و بکلی غیر رسمی بشما عرض کنم و با اطمینان بشرافت و درستی شما آزادانه و صریحاً مطلب خود را بگویم . سر پاس تقاضای بنده را بسمع قبول شنیده و گوش

دادمن گفتم مطلب من مربوط بوظیفه مادر برابر وفاداری بکشور و وطن و بسبب علاقه ایست که ما هر دو بشاهنشاه و کشور خود داریم و خداوند متعال شاهد است که در این باره جز صداقت و وظیفه شناسی چیزی محک من نیست تکلیف وجدانی خود را در پیشگاه خداوند شاهنشاه ادا می کنم . سر پاس آماده شنیدن شد و من گفتم :

آنچه که برای من در ضمن مطالعه تاریخ سیاسی ممالک جهان ثابت و محقق شده همیشه مراکز قدرت و سلاطین بزرگ و امپراطورهای مقتدر مرأیت و جلوگیری از مخالفان خود را به پلیس وا گذاشته اند و دستگاه پلیسی را محل اعتماد و وثوق خود قرار داده .

اما پلیس یا از ترس و بیم یا برای حفظ موقعیت خود با بامید جلب خاطر و کسب رضایت آن ها از حد طبیعی خود خارج شده و کارها را با چشم دیگری نظر کرده حقیقت را نگفته اند و گاهی را کوه جلوه داده اند از این جهت پیوسته ما بین دولت و ملت ایجاد فاصله کرده اند .

چون بتدریج بر تشدید و سخت گیری قوه حاکمه افزوده می شده این فاصله روز بروز زیادتر و عمیق تر شده و بشکاف و جدائی بزرگی منتهی شده و بالاخره اوضاع سیاسی رادر کشور بضرر پادشاهان رسانیده و انقلابات و شورش هادر ممالک دنیا بظهور رسیده که منجر بسقوط امپراطوری های بزرگ شده است .

اکنون اگر نسبت باین ۵۳ نفر متهم به خرابکاری از حق واقع تجاوز کنیم و قضیه را بزرگ جلوه دهیم بی گناهی را گناهکار نمائیم و یا از جرم کوچکی جنایت بزرگی بسازیم بر خلاف وظیفه وفا داری و صمیمیت خود به پادشاه معظم خود رفتار کرده ایم و خودمان باعث مسیبت انقلاب و آشفتنگی افکار و توسعه سرکشی و طغیان شده ایم نظر بتاریخ کنید که اگر پلیس فرانسه در اواخر عهد سلاطین بوربن و لوئی هاشدت عمل بکار نمی برد و از کمال قساوت مردم آن کشور را در زیر فشار نمی گذاشت هر آینه انقلاب تاریخی فرانسه که عالم را منقلب ساخت روی نمی داد .

از تاریخ بگذریم ما در عمر خودمان ناظر و شاهد سقوط و زوال دو رژیم بسیار بزرگ بودیم که بخوبی از آن خبر داریم یکی دولت تزارهای روسیه در پترزبورغ و دیگری دربار خلفای عثمانی در استانبول . بطور قطع ثابت شده که عامل مهم زوال آن ها متصدیان ادارات استحقاظی و امنیتی بوده اند که عاقبت کار هر دو رژیم به نتایج مرگ بار انجامید .

آقای رئیس شهربانی ! اجازه دهید برای شما یک حکایت و واقعه تاریخی حقیقی را عرض کنم که هم درس عبرت است و هم باعث تفریح . در کتاب « تاریخ انقراض خلافت عثمانی » خوانده ام که دستگاه پلیس در زمان سلطنت عبدالحمید خان دوم بقدری شدید العمل بود که از فرط خوش خدمتی کارهای عجیب می کردند از جمله حکایت یک جوان محصل ارمنی را که حقیقتاً واقع شده بود ذکر می کند .

این جوان در موقع ورود باستانبول محل تحقیق و تفتیش مأمورین پلیس قرار گرفت یکی از کارشناسان کتابهای درسی او را بازجوئی میکرد اتفاقاً يك کتاب شیمی بدست او رسید چون آنرا باز کرد در صحنه ای این فورمول شیمیائی معروف آب به چشم او آمد که عبارت است از H_2O (یعنی دو جزه هیدروژن و یک جزه اکسیژن) این فورمول جلب نظر آقای کارشناس را کرده و از فرط سوءظن آنرا مرز و علامت سوء قصد نسبت بجان سلطان دانست زیرا

H را حمید دوم و O یا صفر را علامت نابودی تصور کرد و در باره جوان بیچاره بد گمان شده او را متهم به سوء قصد کرده بحبس انداختند .

مختاری قطر تا آدم نجیب و سلیم النفسی بود در برابر سخنان من متفکر شده گفت : دولی آنها بجرم خود اعتراف کرده اند و دولت باید آن‌ها را مجازات کند و الا رشته انتظامات گسیخته خواهد شد .

گفتم آقای رئیس فکر نمیکنید در میان این عده يك یا چند نفر بیگناه باشند و یا در اثر جوانی و نادانی فریب خورده باشند ؟ فکر نمی کنید که آن‌ها هر کدام عائله و خانواده دارند و در حقیقت جمع کثیری از بستگان آن‌ها آزرده خاطر می شوند و با این عمل بر عده مخالفین خواهیم افزود .

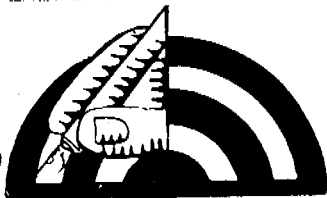
بالاخره بعد از ساعتی که صحبت ما ادامه داشت پرونده را گرفته و دایع کرده رفت . دیگر من از آن کار اطلاع حاصل نکردم . بعدها افواها شنیدم که پرونده را بوزیر عدلیه وقت رجوع کرده اند و او برای محاکمه آن‌ها دادگاهی تشکیل داده است ...

در یکی از روزهای بهار ۱۳۱۶ بار دیگر با مرحوم مختاری مصافح شد و آن روزی بود که نمایشگاه مفصل و با شکوهی از اتمه و کالاهای وطنی را ادارات کل تجارت و صناعت و فلاحات در عمارت روبروی سردر میدان مشق ترتیب داده بودند اعلیحضرت شاهنشاه با همراهان یعنی هیئت وزیران و نمایندگان مجلس و غیره به آنجا تشریف آورده آن نمایشگاه را ملاحظه و با کمال مسرت برای توسعه اتمه و وطن سخنانی می فرمودند و در غرغره های متعدد که بدقت ترتیب داده شده بود با علاقه خاصی گردش میکردند .

در اینجا اتفاقاً سرپاس مختاری را ملاقات کردم جایی که ایستاده بودیم در غرفه فر آورده های کشاورزی ایران بود و ما از فاصله چند متر دورتر از شاهنشاه ایستاده بودیم . او آهسته بمن گفت « فلانی ؛ خبیر داری که محاکمه آن ۵۳ نفر تمام شد و بحبس های مختلف محکوم شده اند ؟ » من گفتم آخر عرائض صادقانه مرا نشنیدید و این جوان‌ها را بدبخت کردید مختاری از این سخن وحشت کرده و با يك حالت الحاح و التماس دست برده دامن مرا گرفت و گفت :

« شما را بخدا این حرف‌ها را نزنید و ما خودتان را در زحمت نیاندازید ! » دیگر من از پیش آمد و احوال آن‌ها مطلع نشدم مگر در مهر ماه ۱۳۲۰ که بعد از وقایع شوم شهریور اوضاع تغییر کرد و من در کابینه مرحوم فروغی عضو بودم اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر که در آن وقت تازه بر اریکه سلطنت قرار گرفته بودند از روی کمال رأفت و عطوفت همه زندانیان سیاسی را عفو کرده و دولت را مأمور ساخته بودند که آن‌ها را آزاد نماید .

ورقی از تاریخ :



یکی از قوانین ثابت عالم وجود اصل « نشو و ارتقاست » تمام موجودات عالم از جمادات گرفته تا انسان را قوی و از سلولهای ذره بینی تا اجرام و ستارگان آسمانی همیشه بدون انقطاع

بطرف جاو حرکت می کنند و پی در پی تکامل حاصل می نمایند.

در جامعه بشری هم که جزئی از عالم طبیعت است همین اصل ثابت مشاهده می شود و افراد انسان و طبقات مختلف اجتماع باحرکتی نامحسوس پیش میروند و نسل به نسل تحویل آن ها سریع تر می شود از این سبب ما بین نسل قدیم با نسل جدید اختلافی روی میدهد و فرزندان بالطبع میخواهند از پدر و مادر خود پیش تر بروند این حرکت بصورت يك نوع طفیان و سرکشی از متجددین در برابر قدام نمودار می شود.

جوانان پیران را تخطئه می کنند و پیشینیان خود را کهنه پرست و مرتجع می دانند این حرکت و سیر تکاملی در تمام اجتماعات بشری گاهی بطئی و تدریجی است که سالها و قرن ها میگذرد تا اوضاع آنها دگرگون و محسوس میشود و گاهی سریع و تند است که ناگهان در يك نسل جهش محسوس و پیشرفت چشم گیری وضع را تغییر می دهد. از اینجاست که در اجتماعات بشری گاهی شورش ها و انقلابات شدید ظاهر می شود و یا جنگهای خونین بین دو نسل روی می دهد.

در این سیر طبیعی اشیاء بعضی انواع مسیر خود را تغییر داده و بصورت جدیدی درمی آیند که نسبت به نوع دیگر نامطلوب و مضر بلکه خطرناک میشوند مثلاً در نباتات گیاهان سمی و در حیوانات گزندگان و درندگان پدید میگردند که همه نسبت به نوع انسان دشمن مهلك می باشند. همین طور در اجتماعات بشری نیز افراد و طبقاتی بوجود می آید که نسبت بسدیگران دشمنانسی خطرناکند یعنی بصورت پیروان مذهبی متعصب یا فرقه های سیاسی تندرو در می آیند. این تبدیل انواع و ایجاد اقلیت ها در تمام طول تاریخ بشر فراوان دیده شده است که یا از میان رفته و بکلی ناپود شده اند و یا بر دیگر طبقات غلبه یافته باقی مانده اند در تاریخ ایران در قرن چهاردهم بعد از دو قرن رکود و خود ناگهان جنبش و حرکتی سریع حاصل شد و حوادثی روی داد که با سیر بطی اوضاع ایران در قرن های دوازدهم و سیزدهم مختلف بود. باین معنی که تاریخ ایران ورق خورد - بسط معارف و ازدیاد رابطه ایران بادیای خارج، اختراعات بزرگ فنی - پدایش وسائل نقلیه سریع مانند راه آهن و اتومبیل و هواپیما همه آن ها عواملی بود که تحول ایران را تسریع کرده و سپس مدارس سبک جدید در داخل و اعزام محصلین جوان بمدارس خارجه طبقه جوان را بشدت تکان داده و جهش تند و نماییانی در جامعه ایران پدید آورد - از این روانقلاب مشروطیت روی داد و طبقه قدیم مستبد را از میان بردآتش مدرن ایران پایه گذاری شد و انتظام و تغییر وضع ادارات کشوری بطور نمایان پدید آمد و بالاخره يك فرد توانائی رهبر و پیشوائی این تحول ایران را برعهده گرفت و دولت پهلوی آغاز شد تا آن که ایران را از حالت نیمه متمدن بصورت تمدن جدید در آورد و ایران در صف ممالک راقیه قرار گرفت.

یکی از ابتکارات این قائم توانا اعزام سالی یکصد نفر بخرج دولت بود که همراه آن صد هانقر محصل خصوصی نیز همه برای کسب علوم جدید بااروپا و امریکا رهسپار شدند.

قانون اعزام صد نفر محصل از ۱۳۰۷ شروع شد و در ۱۳۱۳ آن قافله آغاز مراجعت بوطن کردند جمعی از این نوآموز ختکان که از عقل سلیم و فطرت مستقیم بر خوردار بودند در مؤسسات عمومی و خصوصی و درسازمانهای کشوری و لشکری بکار مشغول شدند که نتیجه مساعی

آن‌ها را امروز علانیه می‌بینیم .

ولی در میان آنها افرادی بودند که طبیعتی طاغی و روحی یاغی داشته معدودی از آن‌ها مجذوب تحولات اجتماعی فرنگستان شده راه دیگری در پیش گرفتند که با طبیعت عقل سلیم و راه مستقیم منافات داشت .

در دهه چهارم هجری مقارن با دهه دوم قرن بیستم میلادی يك اتفاق و حادثه بسیار عظیم در دنیا روی داد که جنگ بزرگ اول و انقلاب کبیر روس محصول آن است . از وقایع برجسته آن اینکه آتش طبع بعضی از حیوانات را منحرف کرده و در پی مبادی و افکار سوسیالیزم که منجر به شیوه کومونیزم شد رفتند و در ایران هم بنوبت خود تأثیر بلیغ داشت .

کومونیزم که یکنوع سوسیالیزم تندرو است اول در دماغ متفکرین تندرو آلمان مانند کارل ماکس وانگلس نشأت گرفته بود در ممالک اروپا صورت تشکیل حاصل کرد در این موقع بود که بر حسب اتفاق يك جوان روس با طبیعتی حاد و روحی سرکش و دماغی متفکر از وطن دور افتاده در اروپای مرکزی بسر می‌برد این جوان «لنین» نام داشت وی مجذوب و فریفته مقالات آن دو متفکر شد پس درست در همان موقع که روسیه در جنگ اول (۱۹۱۶) شکست خورده و سر بازان فوج از میدان فرار کرده بوطن خود مراجعت می‌کردند و درشته نظام حکومت اسپندادی روس از هم گسیخته و مملکت در حال هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی قرار گرفته بود .

این جوان در یک واکن سر بسته به پتر و گراد آمد و مؤسس انقلابی در کشور روس شد که رژیم امپراطوری را سرنگون کرد و نیکلای دوم کشته شد ملت آشفته و بهیجان آمده روس در پی رهبری می‌گشتند که آنها را از این پریشانی و انحطاط نجات دهد . دست تصادف این قرعه را به نام لنین زد او رهبری قوم را بر عهده گرفت و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بوقوع پیوست و بالاخره دستگاه رژیم امپراطوری سرنگون شد و جنبش بلشویکی در پتر و گراد شروع شد و در اطراف مملکت پیشرفت حکومت سویت بر طبق مبانی «لنینیسم» در آن سر زمین تشکیل گردید و پتر و گراد از آن پس به لنین گراد تبدیل اسم یافت .

تعالیم لنین و مذهب اشتراکی او برای تمام مردم جهان در نظر بود و این کلمه را شعار خود کرده بودند که «کارگران جهان متحد شوید» - لنین می‌خواست که رژیم بالشوکی را در تمام ممالک قائم سازد از این رو کومونیست های روس بعد از آن که در آن مملکت استقرار و قدرت حاصل کردند در کشورهای همسایه خود شروع به تبلیغات و تحریکات کردند که این روش پس از پنجاه و چند سال هنوز در سراسر روی زمین جریان دارد و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و آسیای خاوری همین لباس را بر اندام جامعه خود پوشانده اند .

وقتی که دامنه این تبلیغات و تحریکات با ایران که یکی از همسایگان هم جوار روس بود رسید موقعی بود که مملکت ایران چنانکه گفتم در سایه پرچم شاهنشاهی مقتدر و توانا راه ترقی را می‌پیمود و ایران بر رهبری این مرد بزرگ سعی می‌کرد در صف ممالک راقیه جهان قرار گیرد .

البته تحفه نو آورده کومونیزم را طبعاً نمی‌پذیرفت مملکت ایران می‌خواست که راه ترقی را بشیوه ملی و سبک طبیعی خود به پیماید و ملت باستانی دارای فرهنگ خاص از قبول این مکتب نوظهور استنکاف کرد و تبلیغات کومونیست‌ها باشکست مواجه شد - و ۵۳ نفر جوان‌های تندرو و فریب خورده که اکثراً تحصیل کردگان خارج بودند قربانی این شکست شدند .

آنچه که از جریان تاریخ دسته بندی این عده باطلاع من رسیده از قرار همان پرونده ایست که چگونگی سازمان آنها را نشان می داد و رئیس شهر بانی بمن دادمتأسفانه گذشت زمان بسیاری از مطالب آنرا از خاطر برده است ولی آنچه هنوز در حافظه ام باقی است از این قرار می باشد که ذیلا می نویسم :

وقتی که ایران در سال ۱۲۹۹ رژیم انقلابی روسیه را بر سمیت شناخت و بالشویکها بطور رسمی بایران آمدورفت کردند نزدیکترین ولایتی که برای آنان حکم دروازه ایران را داشت منطقه گیلان بود که میرزا کوچک خان نامی مردم آنجا را برخلاف حکومت مرکزی بر-انگیخته و اهالی آن ولایت را آماده قبول افکار انقلابی کرده بود از این روروسها از آنجا شروع بتحریر نموده و افکار فریبنده خود را در شهر رشت بدماغ مردم آن ناحیه عرضه داشتند تا آنکه در حدود سال ۱۳۱۰ موفق شدند یک دسته مرکب از ۲۷ نفر از طبقات مختلف گیلانی و آذربایجانی را جمع و متشکل ساختند در آن پرونده مذکور همه جا این سازمان ابتدائی را در دسته رشتی ها می گویند .

افکار انقلابی و مخالف دولت که این دسته اظهار می کردند بزودی کشف شد و دولت اطلاع حاصل کرد که مقصود آنها ایجاد بالشویکی و مخالفت با دولت مشروطه است بنابر-این دولت آنها را دستگیر نمود و در سال ۱۳۱۱ آنها را در محکمه خاصی محاکمه ۱۲ تن از آنجمله تبرئه و مرخص شدند و مابقی در محبس هائی از ۵ تا ۷ سال محکوم گردیدند . یکی از گیلانی ها جوانی بود بنام دکتر رضا رادمنش که جزو محصلین دولتی در فرانسه متخصص فیزیک شده و درجه دکتری حاصل کرده بود در ۱۳۱۴ از اروپا مراجعت نموده و اتفاقاً من او را می شناختم که از دبیرهای باهوش و جدی بود و وظیفه معلمی خود را در دبیرستان های تهران بخوبی انجام می داد و من به هیچوجه گمان نمی کردم که او از راه صواب منحرف شده و بدام بالشویک های روسیه افتاده باشد .

رادمنش در تهران پس از مراجعت از اروپا بایک نفر دیگر از تحصیل کرده های آلمان که صاحب درجه دکترا در علم فیزیک بود ملاقات کرد او دکتر تقی ارانی نام داشت که در آلمان بدام کومونیستها افتاده و در این عقیده آنها راسخ شده بود او نیز بسمت معلم فیزیک در دبیرستانها مشغول بود - این دو جوان همدیگر را یافته و اولین دسته ابتدائی کومونیزم را در ایران تشکیل دادند و هر دو اندک اندک در میان همکاران و دوستان و شاگردان خود شروع به جلب افراد نمودند .

چند نفر دیگر از جوان های تحصیل کرده - دکتر مرتضی یزدی و بزرگ علوی در آلمان و ایرج اسکندری و دکتر محمد بهرامی و دکتر رضا رادمنش در فرانسه تحصیل کرده بودند و چند نفر دیگر را که اسامی آنها در پرونده دیده می شد با افکار خود همداستان نموده این جوانان همه از منقدان تندرو اجتماع و فریفتگان مذهب کومونیزم شدند که به تقلید از کومونیستهای روس و باتکاء آن دولت افکار نوین خود را که داعی ابطال خدا و مذهب و وطن عزیز آنها بود به جوانان ساده لوح تلقین می کردند .

اولین اقدامی که کردند مجله ای بظاهر علمی و اقتصادی و اجتماعی بنام دنیا به مدیریت تقی ارانی نگاشته و منتشر می کردند و شاگردان خود را به مطالعه آن مجله تشویق

می نمودند تقی ارانی که معلومات زیادی داشت جزواتی تحریر می نمود بنام «سلسله علوم دقیقه *Les Sciences de Precision*» که در آن مطالب علمی و مسائل اجتماعی را در پرده بیان می کردند و همه شاگردان خود را بخواندن آن جزوات تشویق می کرد رفته رفته تقی ارانی جنبه رهبری پیدا کرد و در سلول ابتدائی انحراف افرادی تابع افکار او شدند و به بسط و توسعه و جلب جوانان مشغول گشتند .

تا سال ۱۳۱۴ فعالیت آنها شدیدتر گردید و سعی می کردند که آن هسته مرکزی را بسط داده و شعب و هاله هائی در گرد آن مرکز تشکیل دهند .

این جوانان با مراکز مشابه خود در روسیه و آلمان ظاهر ارتباط داشته و با تشکیلات کومونیستی کامین ترن آلمان مکاتبه داشته و اوراق و نشریاتی از آنجا برای او ارسال می شده است . در ۱۳۱۳ دایره آنها وسعت گرفت و علناً جمعیتی تشکیل دادند که جمعی از جوانان دانشمند و وطن پرست مخصوصاً از دانش آموزان اروپا که از نظریات آنها خبر نداشتند در آن جمعیت داخل شدند و اجازه تشکیل آن جمعیت را هم از پلیس تحصیل کرده جلسات خود را در گراند هتل (خیابان لاله زار) منعقد می ساختند .

رفته رفته عده آنها به پنجاه نفر رسید و نام جمعیت خود را « کانون جوانان » نام نهادند .

جلسات اولیه کانون در هتل داریوش (محل شرکت فعلی فرش ایران) منعقد می شد و بعد محلی را در کوچه برلن گرفته و جلسات داشتند و مرام رسمی کانون « عدم دخالت در سیاست و حفظ منافع دانش آموزان بود » گرچه عناصر کومونیسم در این جلسه گاه گاه حاضر می شدند ولی کانون روش مستقل داشت بعد از گرفتاری ۵۳ نفر این کانون هم از طرف پلیس منحل شد .

از اقدامات محرمانه هسته مرکزی پلیس بین المللی قبل از شهر بانی ایران اطلاع یافت و علت آن بود که شخصی بنام محمد شورشیان در مرز شمالی ایران غالباً مأمور بود که اشخاص مشکوک را بدون پاسپورت و بطور قاچاق بایران داخل کند در موقعی که اقدام داشت دستگیر شد و او را بتهران اعزام کردند چون اداره سیاسی شهر بانی از او بازجوئی و استنطاق نمودند نام تقی ارانی و همکاران او را برد پلیس ایران سررشته را بدست آورده و از آن جمعیت مخفی اطلاع حاصل کرد پس مبادرت بدستگیری یکایک آنها نمود و در سال ۱۳۱۴ آن عده ۵۲ نفری را توقیف کرد بعداً رادمش هم بر آن عده مزید گردید و عده متهمین به ۵۳ نفر رسید این جمعیت که از هسته مرکزی تا بقیه شعب آن که عضو بودند غالباً یک دیگر را نمی شناختند و علاوه بر تحصیل کرده های خارجه اشخاص دیگر از طبقات مختلف و اعضای ادارات دولتی نیز جزو آنها بودند . یکسال و نیم بازجوئی و تحقیقات از آنها بطول کشید تا آنکه آن پرونده تشکیل گردید . در موقعی که مر حومد کتر احمد متین دفتری وزیر دادگستری بود پرونده به عدلیه احاله شد . رئیس استیناف در این موقع شخصی بود بنام « لطفی » که گویا مظهر قهر الهی بود و او در آزار و ثابت کردن جرم و تقصیر برای بیگناهان و مردم آزادی (سادیسم) داشت . او محکمه ای برای رسیدگی تشکیل داد و در عمارت خلوت کریمخانی، (محل فعلی وزارت دارائی) آنها را محاکمه کردند . رئیس محکمه شخصی

بنام حسین قلیخان آنها را به حبس‌های گوناگون محکوم کردند و همگی به حبس افتادند. این عده از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ تقریباً دو سال و نیم در حبس بودند تا اینکه پس از حوادث سوم شهریور و اشغال ایران از طرف قوای شوروی و انگلیس اوضاع منقلب گردید شاهنشاه جوان و جوانیخت ایران اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی باقتضای طبع رؤف و قلب مهربان مقصرین سیاسی را عفو فرموده آنها نیز آزاد گشتند بعد از بیرون آمدن از محبس بکلی باشخاص دیگری تبدیل شده دارای روح طاغی و فکر انقلابی شدند.

پس آن جمعیت در زیر سایبان حمایت قوای شوروی علناً شروع بعملیات نمودند و حزبی بنام «توده» تشکیل دادند که مرام اشتراکی داشت و صاحب افکار تند افراطی و مخالفت با دولت و وطن خود بود در ظاهر یک حزب ایرانی و در باطن تسلیم محض نظریات همسایه شمالی بودند و عملیاتی کردند که از همه بدتر ایجاد دسته تجزیه طلبان در آذربایجان بود و می خواستند آن قسمت ایران را از خاک وطن جدا کنند و جزئی از آذربایجان شوروی قرار دهند جمعی از وطن فروشان تبریز در زیر پرچم قوای روس از حکومت مرکزی ایران سرپیچی کرده ولوای ترمرد و عصیان افراشتند و قوای روسی که بر خلاف عهدنامه سه جانبه ۱۳۲۱ ش. در ایران مانده و خارج نمی شدند از آنها علناً حمایت می کرد سراسر ملت ایران خون دل می خوردند تا خدای ایران این کشور باستانی را نجات داد حزب توده همچنان علی رغم ملت ایران باجرای نقشه‌های خود ادامه می داد.

حادثه موله ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ بحیات آن حزب خاتمه داد سو و قصدی که بیجان شاهنشاه جوان و محبوب و معصوم در دانشگاه بعمل آمد حزب توده را مورد سوءظن و شرکت در آن جنایت دانسته پارلمان ایران با اتفاق آرا آن حزب را غیر قانونی اعلام کرد. بعد از انحلال قانونی حزب رشته آن توده از هم گسیخته شد جمعی از سران آنها تائب اقامت در ایران را نیاورده به پناهگاه خود یعنی روسیه شوروی گریختند و از آن تاریخ تاکنون سرگردان و آواره ممالک مختلفه اند و هر کجا نغمه‌ای از مخالفت با ایران می شنوند بدان جا رهسپار و با دشمنان ایران عقد اتحاد و دوستی می بندند ولی جمع زیادی از آن عده از عملیات خود نادم و از کارهای گذشته پشیمان و بوطن عزیز خود بازآمده و مورد عفو قرار گرفتند و اکنون متصدی مشاغل مفید اجتماعی و اقتصادی می باشند.

خود شیرینی بی مزه



بخاطر دارم بعد از صدور حکم از طرف محکمه شبی اعلیحضرت شاهنشاه فقید در هیئت وزیران بر اعمال آن عده اشاره کرده و با حالت تأسف و تألم گفتند ملاحظه کنید بکده جوان که ما با هزاران امید بخارج فرستاده و چند سال از آنها نگاهداری کردیم که چون بوطن بازگردند بمملکت خود خدمت نمایند اکنون که آمده اند بالشویکی را برای

ما بارمغان آورده‌اند و در محکمه به حبس محکوم شدند خود را بکلی خود را بدبخت و سیاه روز کرده‌اند، یکی از آقایان حضار که رکورد خوش آمد گوئی و خود شیرینی را برده و همواره با صدای غرا مطالبی را برای خرسندی خاطر شاهنشاه بیان می‌کرد که بسیار نا- پسند می‌افتاد فوراً بصدآ آمده و گفت « قربان محکمه درست قضاوت نکرده اینها مستحق اعدام هستند آنها چنین و چنان اند ... ؟ شاه را این سخن ناپسند افتاد و گفتند « همینقدر برای تنبیه آنها کفایت است البته باید آنها را اندک گوشمالی داد بعد هم آنها را آزاد کرد بلکه مصدر خدمت بشوند .

کلام آن شخص محترم در حضار ایجاد تعجیبی نکرد زیرا بسبک خود شیرینی های او آشنا بودند .

بد نیست که چند خاطره که از این مرد و حرفهای او مرا بیاد است در اینجا

بنویسم :

در اوایل سال ۱۳۱۸ ش که ارتش آلمان هیتلری ممالک غرب اروپا را پس در پی تسخیر می‌کرد و فرانسویها را شکست داده در آن مملکت پیشرفته پاریس را تسخیر کرده بودند در آن روزها اخبار فتوحات آلمان در همه ممالک جهان با اعجاب منتشر می‌شد شبی در هیئت وزراء صحبت از همین وقایع بود اعلیحضرت سؤال کردند آلمانها بخوبی پیشرفت کردند در حال آن همکار محترم بصدآ آمد و بخیال اینکه شاه از فتوحات آلمان خشنود هستند شرحی از شکست فرانسه و حمله برق آسای ارتش آلمان و در هم شکستن خط مائینو پی در پی بیان می‌کرد و برای هیتلر با آب و تاب تمام فتحنامه می‌خواند که چنین و چنان کرده است چندان گفت که شاه بر آشفته و با تشدد گفتند: « بسیار مرد بی لجام و افسار گسیخته ایست چه حق دارد که تمام اروپا را فتح کند و ملت نجیب و آرامی مثل فرانسه را اینطور تارومار کند ؟ » - آن سخنگوی محترم ملتفت خطب خود شده فوراً لحن کلام خود را تغییر داد و گفت « بله قربان این مرد دیوانه است ! مجنون است ! سادسیم آدم کشی دارد و تمام دنیا از او متنفرند ... »

این تغییر لهجه به این صورت بقدری زننده بود که شاه بی اختیار خندیدند و او سر بزیر افکنده و ساکت شد .

همچنین بخاطر دارم که روزی نمایشگاه امتعه وطنی در عمارت خیابان سپه برسم همه ساله منعقد بود و شاه و وزراء و همراهان غرقهها را که تجار و صنعتگران و شرکت های مختلف از کالاهای صنعتی و کشاورزی ترتیب داده بودند تماشا می‌کردند ناگهان نظرشان به غرفه باشکوهی افتاد که در گوشه باغ جلب نظر می‌کرد شاهنشاه بطرف آن رفتند معلوم شد که یک نفر دندانه‌پزشک انگلیسی بنام دکتر اشتمپ در هجیدیه شمیران يك کارخانه آبیوسازی دائر کرده و اکنون محصولات خود را که عبارت از بطریهایی متعدد بود در آن غرفه چیده است در این موقع آن آقای خوش آمد گو گفت « قربان بسیار آبیو خوبی ساخته‌اند چاکر چندین سال در آلمان بوده‌ام آبیو باین خوبی نخورده‌ام » شاه خندیدند و به تمسخر گفتند: « معلوم است که به آبیو فروشهای خوب ترا راه نمی‌داند » همه خندیدند و او ساکت شد .

خاطره دیگر از آن مرد در روز سوم اسفند ۱۳۱۵ که در اسپریس جلایه افراد ارتش در حضور شاه مطابق رسم همه ساله رژه می‌رفتند بعد از ارتش نوبت به شاگردان مدارس رسید در جلوی آن‌ها چند جوخه پیش آهنگ درحالی که سلام پیش آهنگی با احترام می‌می‌دادند با دسته موزیک مخصوص خودشان رژه می‌رفتند شاه متوجه سلام پیش آهنگان شده ملاحظه کردند که آنها دو انگشت شست و کوچک را بسته با سه انگشت وسط دست سلام می‌دهند. رو به وزیر معارف کرده علت آن را سؤال کردند. وزیر معارف گفت این رمز پیش آهنگی است و عدد سه نزد ایشان مبارک و مقدس است زیرا با سه چیز عهد و وفاداری و صمیمیت بسته‌اند خدا شاه و میهن و همین‌طور سلام می‌دهند و دستمال گردن آن‌ها هم سه گوشه دارد و در هر گوشه گرهی محکم به رمز آن سه چیز مقدس بسته‌اند.

در این موقع آن خود شیرین بی‌مزه باز بصدا در آمده و گفت « آقا بهتر است که يك سلام بدهند همان برای شاهنشاه کافی است.»

شاهنشاه از حرف او رو درهم کشیده گفتند: «هما بطور که سلام می‌دهند خیلی خوب است ابدأ تغییر ندهید!» از بس از این قبیل خوش آمد گوئی‌های مبتذل از این وجوده محترم ظاهر شد عاقبت اعلیحضرت از او صرف نظر کرده در تشکیل کابینه بعد از هیئت دولت خارج گردید.

از خصائص آن شاه بزرگ آن بود که بالطبع از پايه سرائی و خوش آمد گوئی متنفر بودند و انتظار داشتند که همه زیر دستان صداقت و صراحت عقیده خود را بگویند و اگر هم مقتضای وقت نبود باز گوش می‌دادند و گوینده را منع نمی‌کردند گوئی کلام شیخ شیراز در نظر ایشان بود که گفته است:

ستایش سرایان نه یار تواند

نکوهش کنان دوستار تواند

بنزد من آن کس نکو خواه تست

که گوید فلان چاه در راه تست

به گمراه گفتن نکو می‌روی

جفائی عظیم است و جوری قوی

